DaneshSad دانش صد

اَلْفِهرِسُ

اَلْمُقَدِّمَةُ		
اَلدَّرْسُ الْأَوَّلُ	مِنَ الْأَشعارِ الْمَنسوبَةِ إِلَى الْإِمامِ عَلِيٍّ ﷺ	۳
	اَلْمُعْجَم	۴
	حَوْلَ النَّص	۴
	إِعْلَموا - مَعانِي الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ وَ لَا النّافيَةِ لِلْجِنْسِ	۵
	اَلتَّمارين	۱۰
	بدانيم	۱۷
اَلدَّرْسُ الثّاني	اَلْوَجْهِ النّافِعُ وَ الْوَجْهِ الْمُضَرُّ	۱۸
	اَلْمُعْجَم	۲۰
	حَوْلَ النَّص	۲۰
	إِعْلَموا - اَلْحال	۲۱
	اَلتَّمارين	۲۴
اَلدَّرْسُ الثّالِثُ	ثَلاثُ قِصَصٍ قَصيرَةٍ	۳۰
	اَلْمُعجَم	۳۲
	حَوْلَ النَّص	۳۳
	إِعْلَموا - اَلاِسْتِثناء	۳۴
	اَلتَّمارين	۳۷
اَلدَّرْسُ الرّابِعُ	نِظامُ الطَّبيعَةِ	۴۳
	اَلْمُعْجَم	۴۵
	حَوْلَ النَّص	۴۶
	إِعْلَموا - اَلْمَفْعولُ الْمُطلَقُ	۴۷
	اَلتَّمارين	۵۱
اَلدَّرْسُ الْخامِسُ	يا إِلٰهي	۵۷
	اَلْمُعجَم	۵۸
	حَوْلَ النَّص	۵۸
	إِعْلَموا - أُسلوبُ النِّداءِ	۵۸
	اَلتَّمارين	۶۰
اَلْمُفرَدات	مترادف و متضاد	۶۷
	جمع تکسیر	۷۲
اَلْمُعْجَمُ		۰۰۱

DaneshSad دانش صد

اَلدّرسُ الأوّلُ

« قيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ ما يُحْسِنُهُ. » أميرُ المؤمنينَ عليٌّ عليه السلام

ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

مِنَ الْأَشعارِ الْمَنسوبَةِ إلَى الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام

از اشعار نسبت داده شده به امام علی_ درود بر او باد_

اَلدّاءُ وَ الدّواءُ

دَواؤُكَ فيكَ وَ ما تُبْصِرُ (مضارع منفی) — وَ داؤُكَ مِنْكَ وَ لا تَشْعُرُ (مضارع منفی)

أ تَزْعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغيرٌ — وَ فيكَ انْطَوَى الْعالَمُ الْأَكْبَرُ

اِنطوىٰ فِي= اِلتفَّ فِي / اِنطواء= اِلتفاف

بیماری و دارو

دارویت در خودت است و نمی بینی و بیماری‌ات [نیز] از خودت است و حس نمی‌کنی.

آیا می‌پنداری که تو جسمی کوچک هستی؟! حال آنکه جهان بزرگ‌تر در تو در هم پیچیده شده است.

اَلنّاسُ أَكْفاءٌ

اَلنّاسُ مِنْ جِهَةِ الْآباءِ أَكْفاءُ — أَبُوهُمُ آدَمٌ[1] وَ الْأُمُّ حَوّاءُ

وَ قَدْرُ كُلِّ امْرِئٍ ما كانَ يُحْسِنُهُ — وَ لِلرِّجالِ عَلَى الْأَفْعالِ أَسماءُ

فَفُزْ بِعِلْمٍ وَ لا تَطْلُبْ بِهِ بَدَلاً (فعل نهی) — فَالنّاسُ مَوتىٰ وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحياءُ

مردم یکسان‌اند[2]

۱- مردم از نظر پدران و نیاکان یکسان‌اند. پدرشان آدم و مادر[شان]حوّاست.

۲- ارزش هر انسانی به کاری است که آن را خوب انجام می‌دهد(کان زائده است)، و انسان‌ها با کارهایشان نام‌هایی دارند (یعنی جایگاه و ارزش انسان‌ها با کارهایشان شناخته شده و با آن نامیده می‌شوند.)

۳- پس دانش را به دست بیاور و برایش جایگزینی نخواه که مردم، مُرده و اهل دانش، زنده‌اند.

(فاز+ بـ : بدست آورد)

اَلْفَخْرُ بِالْعَفافِ

أَيُّها الْفاخِرُ جَهلاً بِالنَّسَبْ — إِنَّما النّاسُ لِأُمٍّ وَ لِأَبْ

هَلْ تَراهُمْ[3] خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ — أَمْ حَديدٍ أَمْ نُحاسٍ أَمْ ذَهَبْ

بَلْ تَراهُمْ خُلِقُوا مِنْ طينَةٍ — هَلْ سِوىٰ[4] لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبْ

إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلٍ ثابِتٍ — وَ حَياءٍ وَ عَفافٍ وَ أَدَبْ

---

[1] تنوین کَلمهٔ «آدم» و سکون قافیه، به دلیل ضرورت شعری است.

[2] موتی (مفرده میّت) ≠ أحیاء (مفرده حیّ) در نقش خبر؛ هرگاه خبر از نوع اسم، مضاف یا موصوف نباشد به شکل مفرد معنا می‌شوند.

[3] تَریٰ + هم = تراهم

[4] سِوی: خبر برای مبتدای محذوف (در اصل بوده است: خلقتهم سوی لحم و ..)

سرافرازی(افتخار) به پاک‌دامنی

ای که نابخردانه افتخارکننده به اصل و نسبی (ای که نابخردانه به دودمان و نژاد افتخار می‌کنی)، مردم تنها از یک مادر و از یک پدرند.

آیا آنان را می‌بینی [می‌پنداری]که از نقره، آهن یا مس یا طلا آفریده شده‌اند؟

بلکه آنان را می‌بینی [می‌پنداری] از تکّه گِلی آفریده شده‌اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پِی‌اند؟

افتخار، فقط به خردی استوار، شرم، پاک‌دامنی و ادب است.

تصاویر به کار رفته عبارت‌اند از: تصویر بزرگ، پوشاک محلّی زن و مرد مازندرانی است که برخی تصاویر زیر آن پنهان شده اند.

بورما مُنغوليا اَلصّين تايلند اَلْفليبين، تاهيتي إنْدونيسيا اَلْهِنْد اَلْيابان أفغانِستان فِيتنام ماليزيا كوريا اَلسُّوَيد النُّرويج

اَلنَّمْسا اَلْمانيا سويسرا اَلْيونان فَرَنْسا ويلز إسكَتلَندا هولَندا هُنغاريا روسيا تشيكيا إسْبانيا

اَلْمِكْسيك اَلإسْكيمو غواتيمالا اَلْهُنودُ الْحُمرُ رُعاة اَلْبَقَرِ اَلْبيرو اَلْأَزْجَنتين بوليفا اَلْإكواور تشيلى اَلْبَرازيل

غَنا اَلسِّنِغال اَلْمَغرِب كينيا جَنوب إفريقيا فِلَسطين اَلرِّيف اَلسّوري اَلصُّومال اَلْكونغو اَلسُّعوديَّة نيجِريا إثيوبيا مِصر

اَلْمُعجَم

اِنْطَوىٰ : به هم پیچیده شد (مضارع :يَنْطَوي)	**اَلدّاء** : بیماری = اَلْمَرَض (≠ اَلشِّفاء، اَلصِّحَّة)	«جمع: اَلْأَعصاب»
أَبْصَرَ : نگاه کرد	**زَعَمَ** : گمان کرد	**اَلْعَظم** : استخوان «جمع: اَلْعِظام»
اَلْبَدَل : جانشین «جمع: اَلْأَبدال»	**سِوىٰ** : جُز	**اَللَّحْم** : گوشت «جمع: اَللُّحوم»
اَلْجِرْم : پیکر «جمع : اَلْأَجْرام»	**اَلطّين، اَلطّينَة** : گِل، سرشت	**اَلنُّحاس** : مس
اَلْحَديد : آهن	**اَلْعَصَب** : پی، عصب	

حَولَ النَّصّ

عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✗

١. دَواؤُنا فينا وَ نَحْنُ نَنظُرُ إلَيهِ، وَ داؤُنا مِنّا وَ نَحْنُ نَشْعُرُ بِهِ. .....✗.....

داروی ما در خودمان است و ما به آن می‌نگریم و درد ما از ماست و ما آن را حس می کنیم.

٢. اَلْفَخْرُ لِلْعَقلِ وَ الْحَياءِ وَ الْعَفافِ وَ الْأَدَبِ. .....✓.....

سرافرازی به خِرد، شرم، پاکدامنی و ادب است.

٣.خُلِقَ الْإنسانُ مِن طينَةٍ وَ[٥] هوَ لَحمٌ وَ عَظمٌ وَ عَصَبٌ. .....✓.....

انسان از تکه گلی آفریده شده است؛ آن گوشت و استخوان و پی است.

٤. قيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ بِأعمالِهِ الْحَسَنَةِ. .....✓.....

ارزش هر انسانی به کارهای نیکش است.

٥. اَلتَّفاخُرُ بِالنَّسَبِ مَحْمودٌ. (محمود ≠ مذموم) .....✗.....

فخرورزی به دودمان، پسندیده است.

٦. أَهلُ الْعِلمِ أَحياءٌ وَ إنْ ماتوا. .....✓.....

اهل دانش زنده‌اند اگرچه بمیرند.

---

[٥] برای دبیر [و: واو استینافیه]

DaneshSad دانش صد

إعلَموا

مَعاني الْحُروفِ الْمُشَبَّهةِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النّافيَةِ لِلْجِنْسِ

١ .اَلْحُروفُ الْمُشَبَّهةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد « إنَّ ، أَنَّ ، كَأَنَّ ، لٰكِنَّ ، لَيْتَ ، لَعَلّ »[٦] آشنا شوید:

إنّ: لرفع الشّک و تأکید علی الجملة بأجمعها

📖 **إنَّ:** جملهٔ پس از خود را تأکید می‌کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی‌که، بی‌گمان» است؛ مثال:

﴿ ... إِنَّ اللّٰهَ لا يُضيعُ أَجْرَ الْمُحسِنينَ ﴾ اَلتَّوبَة : ١٢٠ **بی‌گمان** خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

معانی إنّ:
- ✓⊗در غیر حدیث و آیه، به عنوان تکیه کلام عرب، می توان معنا نکرد.
- ✓قید تاکید اول جمله ترجمه می‌شود: بی‌گمان، قطعا، براستی، همانا
- ✓بعد از امر و نهی و شبه امر (علیك= باید) معادل «که، زیرا»

أنّ: حرف للتواصل بین الجملتَین
نکته: «أنَّ» هیچوقت اول جمله نمی‌آید.

📖 **أَنَّ**: به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

﴿قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللّٰهَ عَلَى كُلِّ شَيٍ قَديرٌ﴾ اَلْبَقَرَة: ٢٥٩ گفت می‌دانم **که** خدا بر هر چیزی تواناست.

لأنّ: حرف للتعلیل
مَعَ أنّ: با اینکه ، عَلیٰ أنَّ: بر اینکه

✓معمولاً «**لِأَنَّ**» به معنای «زیرا، برای‌اینکه» است؛ مثال:

پرسش: لِماذا ماسافَرْتَ بِالطّائِرَةِ؟ پاسخ: لِأَنَّ بِطاقَةَ الطّائِرَةِ غالِيَةٌ.

كأنّ: للمشابهة و قد تدلّ علی الظن

📖 **كَأَنَّ**: به معنای «گویی» و «مانند» است؛ مثال:

﴿ **كَأَنَّـهُنَّ** الْياقوتُ وَ الْمَرجانُ﴾ اَلرَّحمٰن: ٥٨ آنان **مانند** یاقوت و مرجان‌اند.

كَأَنَّ إرضاءَ جَميعِ النّاسِ غايَةٌ لا تُدرَكُ. **گویی** خشنود ساختن همهٔ مردم، هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.

لٰكنَّ: للإستدراک و لإزالة إبهام ما قبل/ لرفع الإبهام عمّا قبله

📖 **لٰكنَّ**: به معنای ولی و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهامِ جملهٔ قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللّٰهَ لَذو فَضلٍ عَلَى النّاسِ وَ**لٰكِنَّ** أَكثَرَ النّاسِ لا يَشْكُرونَ ﴾ اَلْبَقَرَة : ٢٤٣

بی‌گمان خدا دارای بخشش بر مردم است، **ولی** بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

لیت: تدلّ علی المُنی و علی امرٍ لا یمکن وقوعه

📖 **لَيْتَ**: به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لَیْتَ» هم به کار می‌رود؛ مثال:

﴿وَ يَقولُ الْكافِرُ **يا لَيْتَني** كُنْتُ تُراباً﴾ اَلنَّبَأ : ٤٠ و کافر می‌گوید: **ای کاش** من خاک بودم!

لعلّ: تدلّ علی الرجاء و علی امرٍ ممکن الوقوع

📖 **لَعَلَّ** : یعنی«شاید» و «امید است»؛ مثال:

---

[٦] إنَّ: برای تاکید کل جمله بعد خود / أَنَّ: برای ربط و وصل دو جمله / كَأَنَّ: برای تشبیه: ١) اگر خبرش جامد باشد، معنای «مانند» می‌دهد. ٢) اگر خبر آن فعل یا مشتق وصفی باشد معنای «گویی»می‌دهد. / لٰكِنَّ: برای استدراک و رفع ابهام جملهٔ ماقبل و تکمیل پیام/ امری که محقق نشده است: لیت(ای کاش) و لعلّ(شاید، امید است)/ لَيْتَ: برای تَمَنّي و آرزو(المُنیٰ) و امری ممکن یا غیر ممکن و محال / لَعَلَّ : برای ترجّي و امید(رجاء) و امری ممکن الوقوع و خوشایند

DaneshSad دانش صد

﴿إنّا جَعَلناهُ قُرآناً[1] عَرَبیّاً لَعَلَّـكُمْ تَعْقِلونَ[2]﴾ الزُّخرُف : ٣ /
بی‌گمان ما قرآن را عربی قرار دادیم **امید است** شما خردورزی کنید.

۱- **اَلْقُرآن:** خواندن (برای دبیر: قرآناً: حال موطئه) ۲- **عَقَلَ ـِ :** خردورزی کرد
***لیت و لعلّ**+ فعل مضارع = معادل مضارع اخباری یا مضارع التزامی /لیت و لعلّ+ ماضی = بر اساس سیاق جمله ماضی معنا می کنیم (حالا یا ماضی ساده یا ماضی بعید یا ماضی استمراری ...)
***إنّما:** از ادوات حصر است به معنای «فقط، تنها، منحصراً» که بر سر جمله اسمیه و فعلیه وارد می شود و معمولاً در جمله اسمیه، مبتدا را مورد حصر قرار می‌دهد و در جمله فعلیه، فاعل را.
إنّما ولیُّکم اللّهُ و رسولُه و الّذینَ آمَنوا: ولیّ شما فقط خداوند و پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند هستند.
إنّما النّاسُ لأُمٍّ و لِأَبٍ: مردم فقط از یک پدر و از یک مادرند.
إنّما یَعیشُ في راحةٍ مَن یَترُکُ حرصَ الدُّنیا: فقط کسی که حرص دنیا را ترک کند، در راحتی زندگی می‌کند.
إنّما یَقصدُ إبراهیمِ الِاستهزاء بأصنامِنا: ابراهیم فقط قصد دارد بت‌هایمان را مسخره کند.
إنّما المؤمنونَ إخوة: فقط مؤمنان برادرند.

تذکّر مهم: در ترجمهٔ صحیح باید به سیاق عبارت (بافت سخن) توجّه کرد.
ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقهٔ مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناختِ ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.
حروف مشبَّهة بالفعل بر سر جملهٔ اسمیّه (مبتدا و خبر) می‌آیند و هنگامی‌که بر اسم ظاهر وارد می‌شوند، آن را به عنوان اسم خود منصوب می‌کنند؛ ولی اِعراب خبر را تغییر نمی‌دهند.

مَهدیٌّ فائِزٌ في مُسابَقَةِ کُرَةِ الْمِنضَدَةِ. لَیْتَ مَهدیّاً فائِزٌ في مُسابَقَةِ کُرَةِ الْمِنضَدَةِ!
مبتدا، مرفوع خبر، مرفوع — اسم لَیْتَ، منصوب خبر لَیْتَ، مرفوع

إختَبِر نَفْسَكَ (١) : تَرجِمْ هاتَیْنِ الْآیَتَیْنِ الْکَریمَتَیْنِ.

۱- ﴿فَهٰذا یَومُ الْبَعْثِ[1] وَلٰکِنَّکُم کُنْتُم لا تَعْلَمونَ﴾ الرّوم : ٥٦ (معادل ماضی استمراری) اسم: (الْبَعْثِ ≠ النَّشر، قیامة) / فعل: (بَعَثَ = أرسَلَ)
و این، روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانستید.(فولاوند)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذینَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُم بُنیانٌ مَرْصُوصٌ[2]﴾ الصّف : ٤ (یُحِبُّ ≠ یکرهُ/ قاتَلَ ≠ حربَ)
بی گمان خداوند کسانی را که صف در صف (صف بسته، در یک ردیف، مراد متحد و یکپارچه) در راه او می‌جنگند (پیکار می‌کنند) دوست دارد؛ گویی که ایشان ساختمانی استوارند.

۱- **اَلْبَعْث:** رستاخیز ۲- **یُقاتِلُونَ فی سَبیلِهِ صَفًّا:** صف در صف در راهِ او می‌جنگند.
۳- **اَلْبُنیانُ الْمَرصوصُ:** ساختمان استوار / رصاص: سرب / در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف، چنان که گویی بنایی ریخته شده از سُرب‌اند، جهاد می کنند. (فولادوند)

إختَبِر نَفْسَكَ (٢): عَیِّنِ اسْمَ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ خَبَرَها، ثُمَّ اذْکُرْ إعرابَهما.

١- لَیْتَ فَصْلَ الرَّبیعِ طَویلٌ في بَلَدِنا! لِأَنَّ الرَّبیعَ قَصیرٌ هُنا. (طَویلٌ ≠ قَصیرٌ)
ای کاش فصل بهار در سرزمین ما (شهر ما، کشور ما) بلند(طولانی) باشد! زیرا بهار در اینجا کوتاه است.
لَیْتَ: مِنَ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ/ (فَصْلَ): اِسْمَ لَیْتَ و منصوب علامته فتحه/ (طَویلٌ): خَبَرَ لَیْتَ و مرفوع علامته ضمه
أَنَّ: مِن الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ/ (الرَّبیعَ): اِسْمَ أَنَّ و منصوب علامته فتحه/ (قَصیرٌ): **خَبَرَ أَنَّ و مرفوع علامته ضمه**

۲- كَأَنَّ الْمُشتَـرِيَ مُتَرَدِّدٌ في شِراءِ الْبِضاعَةِ؛ وَلٰكِنَّ الْبائِعَ عازِمٌ عَلَى بَيْعِها. (مُتَرَدِّدٌ ≠ عازِمٌ/ شِراء ≠ بَيْع)

گویی خریدار در خرید کالا دو دل است؛ ولی فروشنده (در فروش آن مصمم است)تصمیم به فروش آن دارد.

كَأَنَّ :**مِنَ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ**/ (اَلْمُشتَـــرِيَ): **اِسْمَ كَأَنَّ و منصوب علامته فتحه**/ (مُتَرَدِّدٌ) : **خَبَـــرَ كَأَنَّ و مرفوع علامته ضمه**

۳- اِبْحَثْ عَنْ مَعنَى «الْعَصّارَة[1]» في الْمُعجَمِ؛ لَعَلَّ الْكَلِمَةَ مَكتوبَةٌ فيهِ!

در واژه‌نامه دنبال معنی «عَصّارَة» بگرد؛ شاید این کلمه در آن نوشته شده باشد!

لَعَلَّ: **مِنَ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ** / (الْكَلِمَةَ): **اِسْمَ لَعَلَّ و منصوب علامته فتحه**/ (مَكتوبَةٌ) : **خَبَـرَ لَعَلَّ و مرفوع علامته ضمه**

۱- **اَلْعَصّارَة** :آبـمیوه‌گیری ← اسم مبالغه

۲. لَا النّافيَةُ لِلْجِنسِ نفی أشدّ = ما مِن

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱- لا به معنای «نه» (لای جواب) در پاسخ به «هَلْ» و «أَ» مانند أَ أَنتَ مِن بُجنورد؟ لا، أَنَا مِن بيرجَند.

۲- لای نفی مضارع مانند لا يَذْهَبُ: نمی‌رود.

۳- لای نهی مانند لا تَذْهَبْ: نرو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع اوّل و سوم شخص؛ مانند لا يَذْهَبْ: نباید برود.

لا هنگامی که بر سر فعل غایب و متکلّم بیاید، معادل معنای فارسی«نباید» است؛ مانند: لا يَذْهَبْ عارِفٌ: عارف نباید برود.

۴- در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید. بدون ال بدون تنوین بدون مضاف الیه

معنای چهارم «هیچ ... نیست» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

﴿...لا عِلْمَ لَنا إلّا ما عَلَّمْتَنا ...﴾ اَلْبَقَرَة : ۳۲ جز آنچه به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نداریم.

لا مُصيبَةَ أَعظَمُ مِنَ الْجَهْلِ. اَلإمامُ الصّادِقُ ﷺ هیچ بلایی بزرگ‌تر از نادانی نیست.

پرسش:

۱- اسمِ بعد از این لا چه حرکتی دارد؟ - فتحه

۲- آیا اسمِ پس از لا دارای ال (ذو اللّام) است؟ - خیر، بدون ال است.

۳- آیا می توانیم بگوییم اسم پس از لای نفی جنس «بدون ال و مفتوح» است؟

آری. اسم پس از لای نفی جنس معمولاً بدون ال و دارای فتحه است.

خبر لای نفی جنس در صورتی که اسم ظاهر(آشکار) باشد، به همان شکل مرفوع می‌ماند؛

مثال:[1]

اَلْعَفْوُ عِندَ الْقُدرَةِ حَسَنٌ. گذشت هنگام قدرت، نیکوست.

لا شَـــيْءَ أَحْـسَـــنُ مِنَ الْعَفْوِ عِندَ الْقُدرَةِ. هیچ چیزی نیکوتر از گذشت هنگام قدرت نیست.

اسم لا، بدون «ال» و مفتوح — خبر لا، مرفوع

خوب است بدانید که خبرِ لای نفی جنس[۷] اغلب به صورت «جارّ و مجرور» می‌آید؛ مثال:

لا رَجُلَ **في الْحَفْلَةِ**. هیچ مردی در جشن نیست.
لا ماءَ **في الْبَيت**. هیچ آبی در خانه نیست.
لا خائِنَ **في فَريقِـنا**. هیچ خیانتکاری در گروه ما نیست.
لا شَكَّ **فيهِ**. هیچ تردیدی در آن نیست.

لا: حرف نفی جنس/ رَجُلَ،ماءَ،خائِنَ، شَكَّ: اسم لا، نکره و مفتوح / في الْحَفْلَةِ،في الْبَيتِ،في فَريقِ،فيهِ: خبر لا، جار و مجرور

نکات:
- لای نفی جنس بر سر فعل نمی‌آید؛ ولی مواظب باشید مصادر را با فعل اشتباه نگیرید.

لای نفی جنس ← لا تبادُلَ - لا تعلُّم / لای نفی فعل ← لا تبادِلُ - لا تعلِّم

- لای نفی جنس بر سر اسم مفتوح وارد می‌شود.

نکته۱): اسم لا نکره است و مفتوح (بدون ال – بدون تنوین)
نکته۲) بین لای نفی جنس و اسمش فاصله نباید باشد.

- خبر لا نفی جنس (اسم مرفوع یا فعل یا جار و مجرور یا محذوف است)

لا لباسَ **أجملُ** مِنَ العافيةِ. هیچ لباسی زیباتر از تندرستی نیست.
لا تلميذَ **رَسَبَ** في هذهِ الامتحانِ. هیچ دانش‌آموزی در این امتحان مردود نشد.
لا فقرَ **كالجهلِ**. لا طاقةَ **لهُ** بِهِ. هیچ فقری مانند نادانی نیست. هیچ توانی نسبت به آن نداریم.
لا شكَّ ✕ .لا إلهَ ✕ إلّا اللّهُ. هیچ شکّی نیست. (بی شکّ) هیچ معبودی جز اللّه نیست.

۵- لای عطف: رابط بین دو کلمه یا دو عبارت است.إنّما الشّرفُ بالعقل لا بالمال.
٦- لای زائد: بلا شكٍّ. لا أملك لنفسي نفعاً و لا ضرّاً إلّا ما شاءَ اللّهُ. ما رأيتُ أجودَ و لا أكرمَ منَ النّبيِّ.

إختَبِر نَفسَكَ (۳): تَرجِمْ هٰذِهِ الْأَحَاديثَ حَسَبَ قَواعِدِ الدَّرسِ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ لا النّافيةِ لِلْجِنْسِ وَ خَبَرَها.

۱- **لا خَيْرَ في قَوْلٍ إلّا مَعَ الْفِعْلِ.** رَسولُ اللهِ ﷺ
هیچ خیری در گفتاری نیست مگر اینکه همراه کردار باشد.
اسْمَ لا النّافيةِ لِلْجِنْسِ (**خَيْرَ**) وَ خَبَرَها (**في قَوْلٍ**)

۲- **لا جِهادَ كَجِهادِ النَّفْسِ.** اَميرُ الْمُؤمِنينَ عَليٌّ ﷺ
هیچ پیکاری(جهادی،جنگی) مانند پیکار با نفس نیست.
اسْمَ لا النّافيةِ لِلْجِنْسِ (**جِهادَ**) وَ خَبَرَها (**كَجِهادِ**)

۳- **لا لِباسَ أجمَلُ مِنَ الْعافيَةِ.** اَميرُ الْمُؤمِنينَ عَليٌّ ﷺ
هیچ جامه‌ای (لباسی) زیباتر از تندرستی نیست.
اسْمَ لا النّافيةِ لِلْجِنْسِ (**لِباسَ**) وَ خَبَرَها (**أجمَلُ**)

[۷] خوب است بدانید که گاهی خبر لای نفی جنس حذف می‌شود؛ مانند: لا إلٰهَ[مَوجودٌ]إلّا اللّهُ. و لا شَكَّ. و لا بَأْسَ.

٤- لا فَقْرَ كَالْجَهْلِ و لا ميراثَ كَالْأَدَبِ. اَميرُ الْمُؤمِنينَ عَليٌّ ﷺ
هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.
اسْمَ لا النّافيةِ لِلْجِنْسِ (فَقْرَ) وَ خَبَـرَها (كَالجَهْلِ)
اسْمَ لا النّافيةِ لِلْجِنْسِ (ميراثَ) وَ خَبَـرَها (كَالأَدَبِ)

٥- لا سوءَ أَسْوَأُ مِنَ الْكَذِبِ. اَميرُ الْمُؤمِنينَ عَليٌّ ﷺ
هیچ بدی‌ای بدتر از دروغگویی نیست.
اسْمَ لا النّافيةِ لِلْجِنْسِ (سوءَ) وَ خَبَـرَها (أَسْوَأُ)

اِختَبِر نَفْسَكَ(٤): إملَأِ الْفَراغَ في ما يَلي[1]، ثُمَّ عَيِّنْ نَوعَ «لا» فيهِ.

١- ﴿... هَلْ يَسْتَوي الَّذينَ يَعْلَمونَ وَ الَّذينَ لا يَعْلَمونَ ...﴾ الزُّمَر: ٩
آیا کسانی که می دانند و کسانی که ..... برابرند؟
لا يَعْلَمونَ : نمی‌دانند / لا: حرف نفی

حال مؤکده
٢- ﴿وَ لا يَحْزُنْكَ[2] قَولُهُم إِنَّ[3] الْعِزَّةَ لِلّهِ جَميعاً ...﴾ يونس: ٦٥
گفتارشان تو را ..... ؛ زیرا ارجمندی، همه ..... خداست.
لا يَحْزُنْ: نباید اندوهگین سازد- از آنِ / لا: حرف نهی

مبتدا مشار إليه خبر اول خبر دوم
٣- ﴿ذٰلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ[4] فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقينَ﴾ اَلْبَقَرَة: ٢
آن کتاب .... هدایتی برای پرهیزکاران است.
لا رَيْبَ فيهِ: که هیچ شکّی در آن نیست. / لا: حرف نفی جنس

٤- ﴿لا إِكْراهَ في الدّينِ ...﴾ اَلْبَقَرَة: ٢٥٦
..... در دین ..... .
لا إكراهَ : هیچ اجباری(واداشتی)، نیست. / لا: حرف نفی جنس

٥- لا تُطْعِموا الْمَساكينَ[5] مِمّا[6] لا تأكُلونَ. رَسولُ اللّهِ ﷺ
از آنچه خودتان نمی‌خورید به مستمندان مخورانید.
«لا» در لا تُطْعِموا: حرف نهی و در لا تأكُلونَ: حرف نفی مضارع است.

١- ما يَلي: آنچه می‌آید، موارد زیر ٢- لا يَحْزُنْ: فعل نهی،متعدی (نباید ناراحت کند، نباید اندوهگین سازد)/ لا تَحْزَنْ: فعل نهی، لازم(ناراحت نشو، اندوه مدار) ٣- إنّ: قید تاکید مثل بی گمان، که، زیرا؛ معمولاً بعد از فعل امر و نهی که و زیرا استفاده می شود.
٤- اَلرَّيْبَ: شک ٥- الْمَساكينَ: جمع مکسر- مفرد: المسکین ٦- (مِن + ما= مِمّا) ما: اسم موصول به معنای آنچه در نقش مجرور به حرف جر

اَلتَّمارين

● اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ: ضَعْ فِي الْفَراغِ كَلِمَةً مُناسِبَةً لِلتَّوضيحاتِ التّالِيَةِ مِنْ مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

اسم فاعل در نقش صفت — اسم فاعل در نقش صفت

١- اَلـ ..... عُنصُرٌ فِلِزّيٌّ كَالْحَديدِ مُوَصِّلٌ لِلْحَرارَةِ وَ الْكَهْرَباءِ.
(نُحاسُ) / مس، عنصری فلزی مانند آهن و رسانای گرما و برق است.

٢- اَلـ ..... مادَّةٌ حَمراءُ مِنْ جِسْمِ الْحَيَوانِ تُصْنَعُ مِنْهُ أَطعِمَةٌ.
(لَحْم) / گوشت، ماده‌ای قرمز رنگ از بدن جاندار که از آن غذاهایی درست می‌شود.

٣- اَلـ ..... خَيْطٌ أَبْيَضُ فِي الْجِسْمِ يَجْري فيهِ الْحِسُّ.
(عَصَب) / عصب، رشته‌ای سفید در بدن است که حس در آن جاری می‌شود.

٤- اَلـ ..... قِسْمٌ قَويٌّ مِنَ الْجِسْمِ عَلَيهِ لَحْمٌ.
(عَظْمُ) / استخوان، بخشی سخت و محکم از بدن که گوشت روی آنست.

٥- اَلـ ..... تُرابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْماءِ.
(طِّين) / گِل، خاک آمیخته با آب است.

اَلْمُوَصِّل: رسانا اَلْحَمراءُ(برای مؤنث): اَلْأَحْمَر(برای مذکّر) اَلْخَيْط: نخ قَويٌّ: توانا، محکم، سخت

● اَلتَّمرينُ الثّاني: اِسْتَخْرِجْ مِمّا يَلي الْمَطلوبَ مِنكَ.

دَواؤُكَ فيكَ وَ ما تُبْصِرُ وَ داؤُكَ مِنْكَ وَ لا تَشْعُرُ

١- اَلْمُبْتَدَأ وَ إِعْرابَهُ:
دَواءُ: مبتدا و مرفوع علامته ضمّه / داءُ: مبتدا و مرفوع علامته ضمّه

أ تَزْعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغيرٌ وَ فيكَ انْطَوَى الْعالَمُ الْأَكْبَرُ

٢- اِسْمَ التَّفضيلِ وَ مَحَلَّهُ الْإِعْرابِيَّ:
الْأَكْبَرُ: اِسْمَ التَّفضيلِ/ صفت

اَلنّاسُ مِنْ جِهَةِ الْآباءِ أَكْفاء أَبوهُمُ آدَمٌ وَ الْأُمُّ حَوّاءُ

٣- اَلْخَبَرَ وَ إِعرابَهُ:
أَكْفاء: خبر و مرفوع علامته ضمّه / آدمُ = خبر ومرفوع /حواءُ = خبر ومرفوع

وَ قَدْرُ كُلِّ امْرِئٍ ما كانَ يُحْسِنُهُ وَ لِلرِّجالِ عَلَى الْأَفْعالِ أسماءُ

٤- اَلْجَمعَ الْمُكَسَّرَ:
الرِّجالِ، الْأَفْعالِ، أسماءُ: جمع مکسر رَجُل، فِعْل، اِسم

فَفُزْ بِعِلْمٍ وَ لا تَطْلُبْ بِهِ بَدَلاً فَالنّاسُ مَوتَى وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحياءُ

٥- فِعْلَ النَّهي:
لا تَطْلُبْ (فعل نهی که همون مضارع مجزوم است.)

اَيُّها الْفاخِرُ جَهلاً بِالنَّسَبْ إِنَّما النّاسُ لِأُمٍّ وَ لِأَبْ

٦- اِسْمَ الْفاعِلِ:
الْفاخِرُ (اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد است)

هَلْ تَراهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ أَمْ حَديدٍ أَمْ نُحاسٍ أَمْ ذَهَبْ

۷- اَلْفِعْلَ الْمَجهولَ:
خُلِقُوا

بَلْ تَراهُمْ خُلِقُوا مِنْ طينَةٍ هَلْ سِوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبْ

۸- اَلْفِعْلَ الْمُضارِعَ:
تَرَىٰ (ماضی:رَأَىٰ،مضارع: يَرىٰ)

إنَّما الْفَخْرُ لِعَقْلٍ ثابتٍ وَ حَياءٍ وَ عِفافٍ وَ أَدَبْ

۹- اَلْجارَّ وَ الْمَجرورَ:
لِعَقْلٍ

● اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: إملَأِ الْفَراغَ في تَرجَمَةِ ما يَلي، ثُمَّ عَيِّنْ نَوعَ «لا» فيهِ.

۱- ﴿وَ لا تَسُبُّوا الَّذينَ يَدْعونَ مِنْ دونِ اللّهِ فَيَسُبُّوا اللّهَ...﴾ اَلْأنعام:۱۰۸
حرف نهی
و کسانی را که به جای خدا فرا می‌خوانند ..دشنام.ندهید..؛ زیرا که به خدا دشنام دهند... .

(برای دبیر: «ف» در «فیسبّوا»: فای سببیه است؛ به معنای «زیرا که، که» برای همین نون مضارع را حذف کرده است.)

۲- ﴿ يا أَيُّها الرَّسولُ لا يَحْزُنْكَ الَّذينَ يُسارِعونَ [۱] في الْكُفْرِ...﴾ اَلْمائدة: ٤١
حرف نهی
ای پیامبر، کسانی را که در کفر شتاب می ورزند تو را .نباید..اندوهگین.سازد... .

۳- ﴿رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا [۲] ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ ...﴾ اَلْبَقَرَة:۲۸٦
حرف نهی — لای نفی جنس
[ای]پروردگارِ ما، آنچه را هیچ توانی نسبت به آن نداریم بر ما .تحمیل..نکن .



٤- لا يَرْحَمُ اللّهُ مَنْ [۳] لا يَرْحَمُ النّاسَ. رَسولُ اللّهِ ﷺ
حرف نفی — حرف نفی
خدا رحم نمی‌کند به کسی که به مردم .رحم..نمی‌کند.... .

۵- يا حَبيبي، لا شَيءَ أَجْمَلُ مِنَ الْعَفْوِ عِندَ الْقُدرَةِ.
لای نفی جنس
ای دوستِ من، ....هیچ..چیزی.... زیباتر از بخشش به هنگام توانایی نیست.

۱-سارَعَ: شتافت (فعل ماضٍ من باب مُفاعَلَة) ۲-حَمَّلَ: تحمیل کرد (فعل ماضٍ من باب تفعیل) ۳-مَن: اسم موصول به معنای «کسی که»،نقش: مفعول

● اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: تَرْجِمِ الْأَحاديثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطلوبَ مِنكَ.

۱- كُلُّ طَعامٍ لا يُذْكَرُ اسْمُ اللّهِ عَلَيْهِ، ... لا بَرَكَةَ فيهِ. رَسولُ اللّهِ ﷺ (نائِبَ الْفاعِلِ و نَوعَ لا)
هر خوراکی که نام خدا بر آن یاد نشود، ... هیچ برکتی در آن نیست.
نائِبَ الْفاعِلِ: اسْمُ
نَوعَ «لا» در (لا يُذْكَرُ): حرف نفی / و نَوعَ «لا» در (لا بَرَكَةَ): لای نفی جنس

فعلِ غایب
وقتی فاعلش اسمی مذکور باشد، فعل اول جمله به شکل «**مفرد**» می‌آید.

۲- لَا تَجْتَمِعُ خَصْلَتَانِ فِي مُؤْمِنٍ: الْبُخْلُ وَ الْكِذْبُ. رَسولُ اللهِ ﷺ (اَلْجارَّ وَ الْمَجرورَ، اَلْفاعِلَ وَ إعرابَهُ وَ نَوعَ الْفِعْلِ)
دو ویژگی در مؤمن جمع نمی‌شود(فراهم نمی‌شود، گرد هم نمی‌آیند): خسیس بودن و دروغگویی
اَلْجارَّ وَ الْمَجرورَ: (فِي مُؤْمِنٍ) / اَلْفاعِلَ وَ إعرابَهُ:(خَصْلَتَانِ)، اَلْفاعِلَ وَ مرفوع به الف/ وَ نَوعَ الْفِعْلِ: (فعل مضارع منفی)

۳- لا تَغْضَبْ، فَإنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةٌ[۱]. رَسولُ اللهِ ﷺ (نَوعَ الْفِعْلِ، وَ اسْمَ الْحَرفِ الْمُشَبَّهِ بِالْفِعْلِ وَ خَبَرَهُ وَ إعرابَهُما)
خشمگین مشو زیرا (که) خشم مایهٔ تباهی است.
نَوعَ الْفِعْلِ: (لا تَغْضَبْ) فعل نهی
وَ اسْمَ الْحَرفِ الْمُشَبَّهِ بِالْفِعْلِ وَ خَبَرَهُ وَ إعرابَهُما: (الْغَضَبَ) : اسْمَ الْحَرفِ الْمُشَبَّهِ بِالْفِعْلِ و منصوب / (مَفْسَدَةٌ): خَبَرَ الْحَرفِ الْمُشَبَّهِ بِالْفِعْلِ و مرفوع

۴- لا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لا عِبادَةَ مِثْلُ التَّفَكُّرِ. رَسولُ اللهِ ﷺ (اَلْمُضافَ إلَيهِ وَ نَوعَ لا)
هیچ فقری سخت‌تر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست. (فَقر ≠ غِنَی/ فَقیر ≠ غَنیّ)
اَلْمُضافَ إلَيهِ: (التَّفَكُّرِ)
نَوعَ لا در«لا فقرَ» و «لا عِبادَةَ»: لای نفی جنس

۵- لا تَسُبُّوا النّاسَ فَتَكتَسِبُوا[۲] الْعَداوَةَ بَينَهُمْ. رَسولُ اللهِ ﷺ (نَوعَ لا، وَ مُضادَّ عَداوَة)
به مردم دشنام ندهید که بین آنها دشمنی به دست آورید.
نَوعَ لا در«لا تَسُبُّوا»: لای نهی/ مُضادَّ عَداوَة: صَداقَة

٦- لا تُمیتُوا[۳] الْقُلوبَ بِكَثرَةِ الطَّعامِ وَ الشَّرابِ فَإنَّ الْقَلْبَ يَموتُ كَالزَّرْعِ إذا كَثُرَ عَلَيهِ الْماءُ. رَسولُ اللهِ ﷺ (نَوعَ لا، وَ إعرابَ الْكَلِماتِ الَّتي تَحتَها خَطٌّ)
دلها را با زیادی خوردن و نوشیدن نمیرانید که دل چون زراعت وقتی آب بر آن زیاد شود [بر اثر پرخوری] می‌میرد.
نَوعَ لا در«لا تُمیتُوا»: لای نهی / الْقُلوبَ: مفعول به و منصوب به فتحه/ الطَّعامِ: مضاف الیه و مجرور به کسره/ الْقَلْبَ: اسم إنَّ و منصوبه به فتحه/ الزَّرْعِ: مجرور به حرف جرّ / الْماءُ: فاعل و مرفوع به ضمّه

۷- خُذُوا[۴] الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْباطِلِ وَ لا تأْخُذُوا الْباطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كونوا[۵] نُقّادَ[٦] الْكَلامِ. عيسَى بْنُ مَريَمَ ﷺ (نَوعَ لا، وَ إعرابَ الْكَلِماتِ الَّتي تَحتَها خَطٌّ)
حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید. سخن سنج (نقد کنندگان سخن) باشید.
نوع «لا» در لا تإخذوا: حرف نهی / الْحَقَّ: مفعول به و منصوب به فتحه/ الْباطِلِ: مضاف الیه و مجرور به کسره/ الْباطِلَ: مفعول به و منصوب به فتحه/ أَهْلِ: مجرور به حرف جرّ/ الْكَلامِ: مضاف الیه و مجرور به کسره.

۱- **اَلْمَفْسَدَة(مصدر)**: مایهٔ تباهی ۲- اِکتَسَبَ: بدست اوردن، حاصل کردن، اندوختن، پیداکردن/ برای دبیر: «ف»: فای سببیه است؛ به معنای «**زیرا که، که**»
تکتسبوا: مضارع منصوب به حذف نون ۳- **لا تُمیتوا :**نمیرانید← (أَماتَ :میراند) ۴- **خُذوا :**بگیرید← (أَخَذَ :گرفت) ۵- **کونوا:** باشید←
فعل امر است؛ نونه ماضی آن می شود: کُنتُم: بودید، کانوا :بودند، کان: بود ٦- نُقّاد، جُهّال، کُتّاب، سُیّاح، عُلّام، زُوّار، سُکّان و عُمّال جمع مکسرند و اسم فاعلند چون مفردشان «ناقِد، جاهِل، سائِح، عالِم، زائِر، ساکِن و عامِل» بر وزن فاعل است.

● اَلتَّمرينُ الْخامِسُ: تَرجِمْ أنواعَ الْفِعلِ فِـي الْجُمَلِ التّاليَةِ.

١-	رجـاءً، اُكْـتُـبْـنَ حَلَّ الْأَسئِلَـةِ مَعَ زَميلاتِكُنَّ.	لطفاً حلّ پرسش‌ها را با هم‌کلاسی‌هایتان بنویسید .
٢-	إنْ تَكْتُبْ بِعَجَلَةٍ، فَسَيُصْبِحُ خَطُّكَ قَبيحاً.	اگر با عجله بنویسی خطّت زشت خواهد شد.
٣-	أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ ذِكرى في دَفتَرِ الذِّكْرَياتِ.	می‌خواهم[که] خاطره‌ای در دفترِ خاطرات بنویسم .
٤-	لَنْ يَكْتُبَ الْعاقِلُ عَلَى الْآثارِ التّاريخيَّةِ.	[انسانِ]خردمند، روی آثارِ تاریخی نخواهد نوشت .
٥-	إنَّهُ سَوفَ يَكْتُبُ أفكارَهُ عَلَى الْوَرَقَةِ.	قطعاً او اندیشه‌هایش را روی کاغذ خواهد نوشت .
٦-	عِندَما شاهَدْتُهُ كانَ يَكتُبُ تَمرينَهُ.	هنگامی که او را دیدم، تمرینش را می‌نوشت .
٧-	قَدْ يَكْتُبُ الْكَسولُ تَمارينَ الدَّرسِ.	تنبل، تمرین های درس را گاهی می نویسد .
٨-	يا تَلاميذُ، لِمَ لا تَكْتُبونَ التَّرجَمَةَ؟	ای دانش آموزان، چرا ترجمه را نمی‌نویسید .
٩-	رَجاءً، لا تَكتُبوا عَلىٰ جِلدِ الْكِتابِ.	لطفاً روی جلدِ کتاب ننویسید .
١٠-	هيَ قَد كَتَبَتْ رِسالَةً لِصَديقَتِها.	او نامه ای به دوستش نوشته است .
١١-	لِنَكْتُبْ جُمَلاً جَميلَةً في دَفاتِرِنا.	در دفترهایمان جمله هایی زیبا باید بنویسیم .
١٢-	أَنَا لَم أَكْتُبْ واجِباتي أَمسِ.	من دیروز تکلیف هایم را ننوشتم .
١٣-	ما كَتَبْنا شَيئا عَلَى الْجِدارِ.	روی دیوار چیزی ننوشتیم .
١٤-	كُتِبَ حَديثٌ علَى اللوَّحِ.	حدیثی روی تخته نوشته شده است .
١٥-	كانوا يَكْتُبونَ الْأَجوبَةَ.	جواب ها را می‌نوشتند .
١٦-	كانوا قَد كَتَبوا درَسَهمُ.	درسشان را نوشته بودند .
١٧-	يُكْتَبُ نَصٌّ قَصيرٌ.	متنی کوتاه نوشته می‌شود .

● اَلتَّمرينُ السّادِسُ: عَيِّنِ اسْمَ الْفاعِلِ، وَ اسْمَ الْمَفعولِ، وَ اسْمَ الْمُبالَغَةِ، وَ اسْمَ الْمَكانِ، وَ اسْمَ التَّفضيلِ في هٰذِهِ الْعِباراتِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِماتِ الْحَمراءِ. برگرد

١- ﴿ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصىٰ ... ﴾ اَلْأَسْراء:١
پاک است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانه از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصیٰ حرکت داد.
- أَسْرَى بـ: حرکت داد- لَيْلاً : شبانه / - الْمَسْجِدِ: اِسْمَ الْمَكانِ؛ الأَقْصَى: اِسْمَ التَّفضيلِ

٢- ﴿ ... وَ جَادِلْـهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۖ ... ﴾ اَلنَّحْل:١٢٥
و با آنان به [شیوه‌ای] که نکوتر است بحث کن. قطعاً پروردگارت به [حال] کسی که از راهش گم شده، داناتر است.
- جَادِلْ: بحث کن - ضَلَّ : گم شد / - أَحْسَنُ، أَعْلَمُ: اِسْمَ التَّفضيلِ

۳- ﴿ ... يَقُولُونَ بِـأَفْوَاهِـهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴾ آلِ عِمران: ١٦٧

با **دهانهایشان (زبان‌هایشان)** چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آنچه **پنهان می‌کنند**، داناتر است.

- أَفْوَاهِ مفردش «فَم»: دهانهایشان- يَكْتُمُونَ : پنهان می‌کنند / - أَعْلَمُ: **اِسْمَ التَّفضيلِ**

مضارع منفی، للمتکلم وحده

٤ - ﴿وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسي إِنَّ النَّفْسَ لَـأَمّارَةٌ بِالسّوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبّـي ... ﴾ يوسُف:٥٣

و نفْسم را **بی گناه نمی شمارم**؛ زیرا نفس، **بسیار دستور دهنده** به بدی است؛ مگر اینکه پروردگارم رحم کند.

- أُبَرِّئُ : بی گناه می شمارم - أَمّارَةٌ: بسیار دستور دهنده /- **اِسْمَ الْمُبالَغَةِ**

٥- ﴿ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (١) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ (٢) ﴾ المؤمنون: ١و٢

همانان =که

قد برای تاکید است/ قد+ماضی= معادل ماضی نقلی

به راستی که مؤمنان **رستگار شده‌اند**؛ همانان که در نمازشان **فروتن‌اند**.

قَدْ أَفْلَحَ : رستگار شده‌اند – خاشِعُونَ: فروتنان / - الْمُؤْمِنُونَ، خاشِعُونَ: **اِسْمَ الْفاعِلِ**

٦- ﴿... قالُوا لا عِلْمَ لَنا إِنَّكَ أَنْتَ عَلّامُ الْغُيُوبِ﴾ المائدة: ١٠٩

گفتند :هیچ دانشی نداریم؛ قطعاً تو **بسیار دانای** نهان‌ها هستی.

- عَلّامُ : بسیار دانا / - عَلّامُ: **اِسْمَ الْمُبالَغَةِ**

۶

همه مرسلین را به روز شمار — به یکجا کند جمع پروردگار
از آنها بپرسد شما را چسان — اجابت نمودند این مردمان
بگویید ایمان بیاورده اند ؟ — و یا اینکه بر کفر رو کرده اند ؟
به پاسخ بگویند پیغمبران — که هرگز نباشیم آگه از آن
که تنها توئی آگه از علم غیب — **در این امر هم نیست شکی و ریب**

٧- ﴿... وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ اَلْبَقَرَة:١٩٥

و **نیکی کنید**؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

- أَحْسِنُوا (فعل امر من باب إفعال) : نیکی کنید / - الْمُحْسِنِينَ: **اِسْمَ الْفاعِلِ**

۷

امیدمجد:

بلی در ره ایزد ذوالجلال نمایید انفاق و بخشید مال
نه آنقدر کآید شما را ضرر بیفتید در مهلکه در خطر
نمایید نیکی به هر حال و کار خداوند با محسنان است یار

٨- ﴿ وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً ... ﴾ اَلْأَنْبياء: ٣٢

و آسمان را سقفی نگه داشته شده **قرار دادیم**.

- جَعَلْنَا : قرار دادیم / - مَحْفُوظاً: **اِسْمَ الْمَفعولِ**

۸

امیدمجد:

خدا آسمان را چو می آفرید — **چو یک سقف محفوظ کردش پدید**
ولی کافران کاینچنین جاهلند — از آیات یزدان خود غافلند
از آیات ایزد بتابند روی — نیارند ایمان بر این گفتگوی

● اَلتَّمرينُ السّابِعُ: ضَعْ في الْفَراغِ كَلِمَةً مُناسِبَةً.

١- سُئِلَ الْمُديرُ: أَ في الْمَدْرَسَةِ طالِبٌ؟ فَأَجابَ: «... طالِبَ هُنا». (لِأَنَّ☐ لا☑ فَإِنَّ☐)

از مدیر پرسیده شد: آیا دانش‌آموزی در مدرسه هست؟ پس پاسخ داد: «هیچ دانش‌آموزی اینجا نیست.»

لِأَنَّ، فَإِنَّ: دلیل انجام کار را می‌رسانند./ **لا: لای نفی جنس بر سر اسم بدون «ال» و فتحه دار وارد می شود؛ به معنی هیچ نیست.**

۲- حَضَرَ السَّيّاحُ في قاعَةِ الْمَطارِ؛ ... الدَّليلَ[۸] لَمْ يَحْضُرْ. (أَنَّ☐ لٰكِنَّ☑ لَعَلَّ☐)

گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند؛ ولی راهنما حضور نداشت.

أَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید./ **لٰكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود**/ لَعَلَّ: تردید و امید را می‌رساند.

۳- هٰذا التَّمرينُ سَهْلٌ وَ ... أَكثَرَ الزُّمَلاءِ خائِفونَ. (لَيْتَ☐ إِنَّ☐ لٰكِنَّ☑)

این تمرین آسان است ولی بیشتر همکلاسی‌ها می‌ترسند.

لَيْتَ: برای تمنّی و آرزو/ إِنَّ: برای تاکید کل جملهٔ بعد خود / **لٰكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود**

۴- قالَ الْمُديرُ ... طالبَ راسبٌ فِي الاِمْتِحاناتِ. (لا☑ لَنْ☐ لَمْ☐)

مدیر گفت: هیچ دانش‌آموزی در امتحانات مردود نیست.(نمی شود)

**اسم فاعل و اسم مفعول و مصادر شبه فعل هستند و در صورت نیاز می توان به صورت فعل معنا کرد.

لا: لای نفی جنس بر سر اسم بدون «ال» و فتحه دار وارد می شود؛ به معنی هیچ نیست./ لَنْ: بر سر فعل مضارع وارد می شود و معنای فعل را به آیندهٔ منفی تبدیل می کند./ لَمْ: بر سر مضارع می‌آید و معنای فعل را به ماضی منفی تبدیل می کند.

۵- تَمَنَّى الْمُزارِعُ: «... الْمَطَرَ يَنزِلُ كَثيراً!» (كَأَنَّ☐ لِأَنَّ☐ لَيْتَ☑)

کشاورز آرزو کرد: «ای کاش باران، بسیار ببارد!»

كَأَنَّ: برای تشبیه/ لِأَنَّ: برای آوردن دلیل/ **لَيْتَ: برای تمنّی و آرزو**

٦- أَلا تَعْلَمُ ... اَلصَّبْرَ مِفتاحُ الْفَرَجِ؟ (لٰكِنَّ☐ أَنَّ☑ لا☐)

آیا نمی‌دانی که صبر کلید گشایش است؟

لٰكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود/ **أَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید.**/ لا: لای نفی جنس بر سر اسم بدون «ال» و فتحه دار وارد می شود؛ به معنی هیچ نیست.

۷- لِماذا يَبْكي الطِّفْلُ؟ ... جائِعٌ. (أَنَّهُ☐ لِأَنَّهُ☑ لَيْتَ☐)

چرا کودک گریه می‌کند؟ زیرا او گرسنه است.

أَنَّ: به معنی «که»، وسط جمله می‌آید/ **لِأَنَّ: برای آوردن دلیل در مقابل کلمهٔ پرسشی «لِماذا»**/ لَيْتَ: برای تمنّی و آرزو

● اَلتَّمرينُ الثّامِنُ: ضَعْ في الْفَراغِ كَلِمَةً مُناسِبَةً.

۱- «اِعْلَموا أَنَّ ... النّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ». الإمامُ الْحُسَينُ ﷺ

(حَوائِجُ☐ حَوائِجَ☑ حَوائِجِ☐) اسم أَنَّ منصوب است؛ پس به شکل فتحه را انتخاب می‌کنیم.

بدانید که نیازمندی‌های مردم به شما، از نعمتهای الهی بر شماست. (مفهوم خدمت رسانی به مردم را می‌رساند.)

۲- «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ ... الْحَسَنُ». الإمامُ الْحَسَنُ ﷺ

(الْخُلُقُ☑ الْخُلُقَ☐ الْخُلُقِ ☐) خبر إِنَّ مرفوع است؛ پس به شکل ضمّه را انتخاب می‌کنیم.

بی‌گمان بهترین نیکی، خلق نیکوست. امام حسن علیه السّلام

---

۸ دَلیل : راهنما، ج أَدِلَّة و أَدِلَّاء

DaneshSad دانش صد

۳- ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ ..... وَاسْتَغفِرْ لِذَنبِكَ﴾ غافر: ۵۵

(حَقٌّ☑ حَقّاً☐ حَقٍّ☐) خبر إنَّ مرفوع است؛ پس به شکل ضمّه را انتخاب می‌کنیم.

پس صبر کن که وعده خدا حق است و برای گناهت آمرزش بخواه. فولادوند

٤- ﴿ وَ أَوْفوا بِالْعَهْدِ إِنَّ ... كانَ مَسئولاً﴾ الإسراء: ۳۴

(اَلْعَهدُ☐ اَلْعَهدَ☑ اَلْعَهدِ☐) اسم إنَّ منصوب است؛ پس به شکل فتحه را انتخاب می‌کنیم.

به پیمان[خود]وفا کنید زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد.فولادوند/ سؤال می‌شود!مکارم شیرازی

٥- ﴿إِنَّ رَحْمَتَ[۹] اللّهِ ..... مِنَ الْمُحْسِنينَ﴾ الأعراف: ٥٦

(قَريبٌ☑ قَريباً☐ قَريبٍ☐) خبر إنَّ مرفوع است؛ پس به شکل ضمّه را انتخاب می‌کنیم.

که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیك است. فولادوند

٦- ﴿وَ اسْتَغفِرُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ ..... رَحيمٌ﴾ البَقَرَة: ۱۹۹

(غَفورٌ☑ غَفوراً☐ غَفورٍ☐)خبر إنَّ مرفوع است؛ پس به شکل ضمّه را انتخاب می‌کنیم.

و از خداوند آمرزش بخواهید که خدا آمرزنده مهربان است. فولادوند

۷- ﴿لا تَدْري لَعَلَّ ... يُحْدِثُ بَعدَ ذٰلِكَ أمراً[۱۰]﴾ الطّلاق: ۱

(اللّهُ☐ اللّهَ☑ اللّهِ☐) اسم لَعَلَّ منصوب است؛ پس به شکل فتحه را انتخاب می‌کنیم.

نمی‌دانی شاید خدا پس از آن(منظور:طلاق)، پیشامدی نو پدید بیاوَرَد. (یعنی میل رجوع در تو حادث شود)

[۹] در رسم الخط قرآن هر جا «نِعمَة، رَحمَة»، به نام خداوند اضافه شده، تای آن را به شکل(ت) نوشته‌اند.

[۱۰] نمی‌دانی شاید خدا پس از آن، پیشامدی نو پدید آوَرَد.

بیشتر بدانیم

✲ خوب است بدانیم که در فرهنگ‌های لغت عربی[1]: ✲

حرف اوّل اصلی فعل فاءُ الفعل، حرف دوم اصلی عينُ الفعل و حرف سوم اصلی لامُ الفعل نام دارد؛ مثال:

يَذْهَبُ = يَفْعَلُ

ي ـــ ذ ه ـــ ب

حرف مضارع — فاءُ الْفِعْل — عَيْنُ الْفِعْل — لامُ الْفِعْل

هرگاه مقابل فعل، علامت ـَ بود، یعنی دومین حرف اصلیِ مضارع آن فتحه دارد، یا الف است؛ مثال :

ذَهَبَ ـَ : یعنی مضارعِ آن يَذْهَبُ است.

نامَ ـَ : یعنی مضارعِ آن يَنامُ است.

هرگاه مقابل فعل، علامت ـُ بود، یعنی دومین حرف اصلیِ مضارع آن ضمّه دارد، یا واو است؛ مثال:

كَتَبَ ـُ : یعنی مضارعِ آن ، يَكْتُبُ است .

قالَ ـُ : یعنی مضارعِ آن يَقُولُ است.

هرگاه مقابل فعل، علامت ـِ بود، یعنی دومین حرف اصلیِ مضارع آن کسره دارد، یا ي است؛ مثال:

جَلَسَ ـِ : یعنی مضارعِ آن يَجْلِسُ است.

سارَ ـِ : یعنی مضارعِ آن يَسيرُ است.

۱- در امتحانات و کنکور از این صفحه سؤال طرح نمی شود.

✲ خوب است با این پنج نکتهٔ املایی نیز آشنا شوید. ✲[2]

۱. دَواءٌ + كَ = دَواؤُكَ خَطَأٌ + كَ = خَطَؤُكَ جاءَ + وا = جاؤُوا

۲. در مضارع فعل «رَأَى» حرف همزه می‌افتد، مثال:

يَرىٰ ، تَرىٰ و نوشتار آن وقتی که مضارع آن به ضمیر وصل می‌شود، تغییر می‌کند.

تَرىٰ + هُم = تَراهُم يَرىٰ + كَ = يَراكَ

۳. معمولاً حرف کاف آخر در نوشتار عربی بدون سرکش و در فارسی با سرکش است؛ مثال:

در عربی اشتراك، در فارسی اشتراک.

٤. حرف یاء آخر نیز در عربی معمولاً دو نقطه دارد؛ ولی در فارسی بدون نقطه است؛ مثال:

در عربی مَهْديّ و در فارسی مهدی.

ضمناً در قرآن مجید حرف «ي» بدونِ دو نقطهٔ زیرِ آن می‌آید.

۵. کلماتی مانند إلَى، يَنْهَى و أَغْلَى به صورت إلىٰ ، يَنْهىٰ و أَغْلىٰ نیز نوشته می‌شوند.

٦. گاهی پیش از سه حرف کشیدهٔ «و» ، «ا» ، «ي» به ترتیب ضمّه، فتحه و کسره نهاده می‌شود؛ مثال:

نُور: روشنایی ، حَارّ: گرم و رِيح: باد

۱- در امتحانات و کنکور از این صفحه سؤال طرح نمی‌شود.

